

علل و عوامل درگیری عبدالرحمن خان با هزاره‌ها (با توجه به گزارشات سراج‌التواریخ)

□ رضا امینی *

چکیده

این پژوهش در قالب روش توصیفی، تحلیلی با محوریت سراج‌التواریخ، به دنبال این مسئله بوده که آیا جنگ عبدالرحمن با هزاره‌ها یک جنگ درون حکومتی یا یک سناریویی از قبل طراحی شده بوده؟ و پس از بررسی اسناد تاریخی، مانند سراج‌التواریخ، به این نتیجه رسیده است که این جنگ، یک سناریویی از قبل طراحی شده، به اجرا درآمد و هزاره‌ها با برنامه در جنگ گرفتار شده و چاره‌ی غیر از جنگ نداشته نه اینکه می‌توانسته جنگ نکنند. آن سناریو عبارت بود از پاکسازی قوم هزاره و جایگزین کردن پشتون‌ها در بخش‌های مهم از مناطق هزارجات. این سناریو با قتل عام مردم هزاره شیخ‌علی آغاز شد، بعد از شیخ‌علی، این قتل عام به کل هزاره‌جات کشیده شدند، وقت مردم هزاره‌جات بدون کدام مقاومت، تسلیم حکومت شدند، حکومت مردم را وادار به قیام کردند تا زمینه قتل و کشتار و نسل‌کشی فراهم شوند، بعد از قیام هزاره‌ها، فتوای تکفیر هزاره‌ها توسط رهبران مذهبی و در نهایت با قتل عام ۶۰ درصد مردم هزاره و با اسکان پشتون‌ها در بخش‌های مهم از سرزمین هزاره‌جات این سناریو به پایان رسید.

کلیدواژه‌ها: عبدالرحمن خان، هزاره‌ها، پشتون‌ها، مقاومت، قتل عام، سراج‌التواریخ.

*. دکتری رشته فقه تربیتی جامعه‌المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمیه (mailto:m.reza56amini@gmail.com).

مقدمه

مردم هزاره یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی در افغانستان بودند که اشکال مختلفی از سرکوب را به دست حاکمان و دولت‌های جور تحمل کرده‌اند، از بردگی گرفته تا اخراج نظام‌مند از خانه‌ها و زمین‌های آباء و اجدادی خود و همچنین قتل عام، این تجربیات سبب شده است تا برخی، هزاره‌ها را در میان مردمی قرار دهند که که "مشمول شدیدترین مصایب در دنیا قرار گرفته‌اند" در اواخر قرن نوزدهم، "عبدالرحمن" حاکم پشتون افغانستان تلاش کرد مردم هزاره را از سرزمین‌شان هزاره‌جات، اخراج کند، وی جنگی خونین را علیه جامعه هزاره به راه انداخت که به "قتل عام، غارت و دزدی اموال از منازل و بردگی" مردم هزاره و انتقال سرزمین آن‌ها به قبایل پشتون منجر شد. تخمین زده می‌شود ۶۰ درصد از جمعیت هزاره‌جات قربانی پاکسازی قومی شدند و همین امر سبب شد برخی اندیشمندان این قتل عام را، نسل‌کشی بنامند. مسئله این است که علل و عوامل این نسل‌کشی و قتل عام مردم هزاره‌ها چه بوده است؟ که در پژوهش پیش روی به این مسأله پرداخته شده است.

در مورد جنگ عبدالرحمن با هزاره‌ها نظرات مختلفی تا هنوز از سوی تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی بیان شده است. اما بسیاری از این نظرات تحت تأثیر تاریخی رسمی دربار قرار داشته که این جنگ را مانند سایر جنگ‌های داخلی عبدالرحمن دانستند. اما آنچه از مجموع اسناد تاریخی و عمل کرد حاکمان افغانستان در آن مدت زمانی به دست می‌آید قضیه چیزی دیگری است و آن اینکه این جنگ با برنامه از قبل طراحی شده به اجرا درآمد و هزاره‌ها با برنامه در جنگ گرفتار شده و چاره‌ی غیر از جنگ نداشته نه اینکه می‌توانستند جنگ نکنند.

ما در ابتدا به عوامل جنگ با هزاره‌ها از نگاه عبدالرحمن که در کتاب تاج التاریخ آمده می‌پردازیم.

امیر عبدالرحمن در این باره گفته است: این جنگ چهارمین جنگ داخلی می‌باشد که در زمان حکمروای من اتفاق افتاده و اعتقاد این است که این جنگ بالنسبه به جنگ‌های

دیگر بیشتر باعث ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است.

عوامل جنگ با هزاره‌ها از نگاه عبدالرحمن

عبدالرحمن چند عامل را راجع به جنگ با هزاره‌ها ذکر می‌کند:

۱. عامل اول: مردمان هزاره بربری، قرن‌های بسیار اسباب وحشت حکمران‌های افغانستان بوده‌اند حتی پادشاه اعظم نادرشاه که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطه‌ی تصرف درآورده بود نتوانست طائفه هزاره گردنکش را مطیع نماید.
۲. عامل دوم: هزاره همیشه در ولایات جنوبی و شمالی و مغربی افغانستان به مسافری تعدی می‌نمودند از وقت که تاخت و تاز آن‌ها به اتمام رسیده حال مملکت بکلی منظم گردیده.
۳. عامل سوم: هزاره‌های شیعه، اهل سنت را کافر می‌دانند.
- ۴- عامل چهارم: اگر دولت خارجی به افغانستان حمله نماید، به آن‌ها ملحق خواهند شد (عبدالرحمن، ۱۳۷۵: ۱/۳۷۴).

پاسخ به این ادعاهای عبدالرحمن

ادعای اول، ایشان می‌گویند: هزاره‌ها در ولایات جنوبی، شمالی و مغربی به مسافری تعدی می‌کردند و من برای حفظ امنیت مردم افغانستان دست این‌ها را کوتاه کردم. این ادعای، خود ساخته‌ای عبدالرحمن، خلاف حوادث تاریخی است مناطق مرکزی که عبدالرحمن در آن جا لشکرکشیده است اصلاً مسیر رفت و آمد مسافری نبوده است و این ادعاها صرفاً برای توجیه جنایات عبدالرحمانی و اقناع خارجی‌ان مطرح شده است. علاوه بر این چنین حوادثی را در داخل افغانستان حتی مورخین تابع دربار نیز نقل نکرده‌اند.

ادعای دوم، ایشان می‌گویند: شیعه‌های هزاره، مردم سنی را کافر می‌دانند در تاریخ افغانستان هیچ‌گاه شیعیان سنی‌ها را کافر ندانسته و عبدالرحمن برای ردگم کردن این اتهام را به هزاره‌ها و شیعیان می‌زند.

ادعای سوم، ایشان می‌گویند: اگر کدام کشور خارجی به کشور حمله کنند به آن‌ها می‌پیوند خلاف تاریخی رسمی خود دربار است، مردم هزاره هیچگاه با انگلیسی نبوده و نسبت به روس‌ها هم نه مرز مشترک با آن‌ها داشته و نه هیچ انگیزه‌ی و حتی نسبت به ایرانی‌ها در جنگ‌های هرات هزاره‌ها بهترین مدافعین هرات بوده‌اند.

عوامل جنگ با هزاره‌ها با توجه به اسناد تاریخی

و آنچه از قرائن و شواهد به دست می‌آید، جنگ با هزاره‌ها محصول برنامه از پیش طراحی شده بود. چند مسأله، عبدالرحمن را درباره هزاره‌ها نگران ساخته بودند، اول، اینکه تعلق تباری بین عبدالرحمن و هزاره‌ها وجود نداشت و دوم، اینکه پیوند مذهبی هم وجود نداشت و سوم، اینکه جامعه هزاره در آن زمان از لحاظ جمعیت اگر نگوئیم بیشتر، حداقل معادل پشتون‌ها بود و چهارم، اینکه هزاره‌ها به کسی باج نمی‌دهند، همان طوریکه در خاطرات عبدالرحمن آمده هزاره‌ها تا آن زمان به کسی باج نداده بودند با قدرت‌های بزرگی زور آزمایی کرده بودند. مثلاً طی چند مرحله بر سپاهیان نادر شاه افشار در "زمین داور" شکست‌های سخت و سنگینی وارد کرده بودند و... مجموع این عوامل فضای کاملاً عاری از اعتماد را برای عبدالرحمن نسبت به هزاره‌ها به وجود آورده بود. این نگرانی سبب شدند که عبدالرحمن یک سناریوی را عبدالرحمن تعریف کنند که نگرانی‌هایی عبدالرحمن راجع به هزاره‌ها بر طرف کند. آن سناریو عبارت بود از پاکسازی قوم هزاره و جایگزین کردن پشتون‌ها در بخش‌های مهم از مناطق هزارجات.

برای اجرای این سناریو یک توافق بین حکومت عبدالرحمن و کوچی‌ها و پشتون‌های ضد انگلیسی از سرحدات صورت گرفتند که آن‌ها داوطلبانه تعداد نیرو و شتر در اختیار حکومت عبدالرحمن قرار دهند، در مقابل حکومت عبدالرحمن سر زمین‌های مردم هزاره را به آن‌ها واگذار کنند. طبق این توافق کوچی‌ها، داوطلبانه چهار صد اشتر رایگان، جهت حمل و نقل علوفه برای سپاه تقدیم سپاه عبدالرحمن کردند و تعداد دو هزار و دو صد و بیست دو نفر از تمام قبایل کوچی با اسلحه خود شان همراه لشکر عبدالرحمن وارد کارزار با هزاره‌ها شدند.

سراج التاریخ این قسمت از تاریخ را چنین گزارش کرده: دو هزار و دو صد و بیست و دو تن، مرد مسلح جرار، ازطوایف کوچی که این امر را از خداوند قهار در اسحار و لیل و نهار می‌خواستند و بر حصول مرام شان شادکام نمی‌شدند، از اقوام دولت‌زایی و سلیمان‌خیل و متان و تغر و ملاخیل و بهرام‌خیل و...^۶ به انداز قومی از پنجاه نفر، یک نفر، به دولت دادند (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۸۳/۳).

بنابر گزارشات کاتب، بعد از اینکه عبدالرحمن، مناطق هزاره‌جات را فتح کرد، چراگاه‌ها و مناطق هزاره‌جات بین قبایل مختلف کوچ نشین به عنوان پاداشی همکاری آنها در این فتح... تقسیم شد، عبدالرحمن دستور داد که تمام مزارع هزاره‌جات باید در اختیار دولت قرار بگیرند و هزاره‌ها حق استفاده از آنها را ندارند، پس از صدور این حکم مزارع هزاره‌ها را به افغان‌های کوچی واگذار کردند (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۸۶-۹۸۷/۳). در فرمان دیگری درباره ضبط چراگاه‌های و علفچرهای هزاره‌ها صادر گردید که در آن گفته شده بود هزاره‌ها به هیچ صورت نمی‌توانند و حق ندارند تا حیوانات خود را در این چراگاه‌ها و علفچرها بچرانند. (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۵۰-۹۳۸-۹۸۴-۹۸۷-۱۰۱۱-۱۰۷۰-۱۱۵۹).

قتل عام مردم هزاره شیخ‌علی

زمانکه عبدالرحمن تمام قبایل کوچی و پشتون‌های ضد انگلیسی را همراه خود نمود، از آن

^۶ عمرخیل و آقا خیل و الکزایی و الوزایی و اسماعیل خیل و اول خیل و اوریاخل و ابراهیم خیل و پاینده خیل و بوکی خیل و پتن و تاجوخیل و یاری‌زایی و حسین زایی و ترکی و ترین و تره خیل و چین‌زایی و خروتی و جاول و خولی‌زایی و حسین زایی و عثمان خیل و خماری خیل و حفری خیل و فقیرخیل و ملازایی و خوزاک و امرخیل و دولت‌زایی و درکی خیل و دینارخیل و رستم خیل و زرکیان و سرغانی و سهاک و سعید علی خیل و شمام زایی و شاه‌خیل و شنوزایی و صافی و تورانی و علی‌خیل و امرخیل و عرب و عیدخیل و قیصرخیل و کاری و کامکری و کتی خیل و لکنده‌خیل و مهرعلی خیل و میان‌خیل و مارسنگی و موسی‌زایی و ملاخیل و معیار و مهی خیل و معین‌زایی و مندین‌زایی و عیدانی و برکت‌ملک حکمت و نیازی و ناصری و مندوزایی و حتمازایی و حسن خیل و حورخیل و هزاربز و لودین و قاسم‌خیل.

زمان دنبال بهانه نابودی و دنبال بهانه آغازکردن جنگ علیه مردم هزاره بود، وقت بهانه به دست آورد، که هزاره‌های شیخ‌علی بین خود بنام شیعه و سنی درگیر شدند، این‌جا عبدالرحمن از این بهانه استفاده نمود، همه مردم شیخ‌علی را قتل‌عام کرد، زمین‌ها و اموال شان را به کوچی‌ها و پشتون‌ها سرحدات، ضد انگلیسی داد.

گزارشات سراج‌التواریخ در مورد قتل‌عام مردم شیخ‌علی

(الف) از این گزارش‌ها به دست می‌آید، که ابتدا هزاره‌های شیخ‌علی در بین خود بنام شیعه و سنی درگیر شده بودند.

(ب) حکومت دخالت کردند و جریمه سنگین خارج از توان مردم براین مردم گذاشتند.

(ج) از این گزارش‌ها به دست می‌آید، که عبدالرحمن، آغازگر، جنگ در این منطقه شیخ‌علی بوده است نه مردم شیخ‌علی.

(د) بهانه آغاز جنگ وقتی به دست آمد که مردم، آن جریمه سنگین را پرداخت نکردند میان عبدالله خان که حاکم از طرف عبدالرحمن در منطقه بود و اسحق خان جنگ آغاز شده و تعداد صد و پنجاه خانواده از مردم شیخ‌علی با لشکریان عبدالرحمن وارد جنگ شدند.

(هـ) با این‌که تمام مردم این منطقه با حکومت جبار عبدالرحمانی نجنگیده بودند و این امر را جواسیس‌وی به او گزارش نمودند، اما در عین حال عبدالرحمن دستور قتل‌عام تمام این مردم این منطقه را صادرکرد، گوسفندان و جوانان این مردم را جزء اموال دولتی قرار دادند و خود شان را همراه زنان و بچه‌هایشان دست بسته از سرزمین‌شان اخراج و پشتون‌های ضد انگلیسی را جایگزین آن‌ها نمودند.

سراج‌التواریخ اولین درگیری را چنین گزارش نموده: « مردم هزاره شیخ‌علی که از سبب گرفتار شدن چند خانوار سادات نکوهیده کردار، ایشان از دولت آزردہ دل و رنجیده خاطر شده بودند، در میان خود، کس نصفی شیعی مذهب و آقاخان محلاتی مشرب و نیمی سنی و حنفی مذهب بودند در باب سیدان مذکوره و امر دیگر، که در بین قوم اتفاق افتاد و از درمعاندت با هم درآویخته و عبدالله خان حاکم ایشان به دفع نزاع برخواسته، خواست که جانبین را زجر و

توبیخی نموده، به اصلاح آورد و جرم زیاد چون بارگران بر عهده ایشان نهاد، محصلان برای حصول وجه جرمه گماشت، و آن طایفه وحشی صفت، که خرد معین نداشتند که عریضه نگار حضور شهریار تاجدار شده، عفو تقصیر می خواستند و شاید که پادشاه جرم بخش خطاپوش به اندازه توان باری به دوش ایشان می نهاد این را نکرده از طریق ضلالت پیش گرفته رهنورد بغی و طغیان شدند و محصلان حاکم را جواب دادند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۰۹/۳).

سراج التاریخ در جای دیگر این گونه گزارش کرده است: « به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسید که محارباتی با هزاره شیخ علی دست داده، با یکصد و پنجاه تن از قوم زی نظر بود و دیگری از مردم هزاره در معرکه کار زار شامل پیکار نبوده و اکثر گرفتاران و امیران از مردم بی خطا و بی گناهند که مال و منال ایشان را، اعداد سپاه نظامی و ملکی غارت و تاراج کرده خود ایشان را محض آن که مال و متاع ایشان پرسیده نشده گرفتار ساخته، از این معنی حضرت والا برآشفته. و در روز پانزدهم ماه رمضان، تمامت افسران نظام و حاکمان ملکی را که در آن جا بودند، به عبارت ذیل تنبیه و تهدید فرمود: که از حقیقت حرب و فتح شما، نیک دانستم که با چقدر از مردم هزاره، محاربه کرده غالب شده اید، زیرا که مقاتله شما با یکصد و پنجاه تن از مردم بی پا و سر، قوم زی نظر اتفاق افتاده و دیگر هیچ کس معاون و مددکار اشرار نبوده است. پس در این صورت لعنت خدا بر سرکردگانی ملکی باد، چه می بایست که قبل از مأمور و رهنورد شدن، افواج نظام و توپخانه به اتفاق شش یا هفتصد تن از مردم الوسی که با ایشان حاضر آن جا بوده اند، چاره کار، یکصد و پنجاه تن را می نمودند و سه هزار تن از سپاه نظام و توپخانه و قورخانه را سرگردان و زحمت رسان مردم آن جا نمی کردند، اگر چنانچه اعداد اشرار، سه چهار هزار مرد پیکار بود که مغلوب نموده اید پس اسیر و دستگیر و غنیمت شما که صدها مرد و زن و هزاران، گاو، خر، بز و گوسفند می شدند چه شده و چرا درک امیران تا هنوز معلوم و اعداد کشتگان و زخم برداشتگان مفهوم نگشت و اگر از دست چند تن هزاره چندی از شما مقتول و مجروح و تن های ایشان پاره پاره گردیده است، پس شما سه هزار فوج نظامی و سه هزار تن لشکر الوسی چه کردید و از چه آوازه فتح را در اطراف هم ساختید (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۱۳/۳).

اگر در عتاب نامه عبدالرحمن دقت کنیم بسیار چیزها مشخص می‌شود؛ عبدالرحمن در این عتاب سران ملکی را ملامت می‌کند، که چرا خود ایشان کار هزاره‌ها که مقدرشان، صد پنجاه نفر بوده، نساخته ملامت می‌کند، که چرا سه هزار سپاهی را آن جا کشانده اما از اینکه چرا مردم بی‌گناه را گرفته و اموال شان را تاراج کرده، اصلاً حرف در میان نمی‌آورد و از این معلوم می‌شود که درد عبدالرحمن چیزی دیگر است و آن اینکه چرا کاری نکرده‌اند که همه‌ی هزاره‌ها یاغی شوند و مأمورین که برای تحقیق می‌فرستند برای اجرای شدن این کار است. سراج‌التواریخ بخش پایانی را چنین گزارش کرده است: «آخر الامر، هزاره‌گان، رو به هزیمت ستادند و اکثر ایشان اسیر و دستگیر سپاه نصرت همراه شد، مواشی و دواب بسیار به تصرف دلیران کارو زار درآمده، فتح حاصل کردند و آنگاه که مژده حصول این فتح، از عرایض افسران نظام و بزرگان لشکر ایلات و احشام که حاضر آن مقام گردیده بودند، به سمع فیض حضرت‌الا رسید، همه را تحسین و آفرین فرمود، نگار داد که تمامت مال و منال آن گروه ددخصال، بر شما حلال باد و برای دولت جز اسیران آن قوم شریر، دیگر چیزی به کار نیست، می‌باید که همه را با خود بیاورند و مال متاع ایشان را در بین خود، علی السویه قسمت نمایند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۷۰۹).

کشاندن جنگ و قتل عام به کل هزاره جات:

عبدالرحمن هم زمان با سرکوب هزاره‌های شیخ‌علی، در پاییز ۱۲۶۵ش به میران هزاره بامیان، دای‌گندی، غزنی، اروزگان و غور نامه فرستاد و از آنان درخواست بیعت و اطاعت نمود. برخی از میران درخواست او را نپذیرفتند. عبدالرحمن که دنبال بهانه آغاز کردن جنگ علیه مردم هزاره بود، وقت بهانه به دست آورد، در تابستان ۱۲۶۹ش، جنگ را در تمام هزاره جات آغاز کرد.

عبدالرحمن پیش از شروع عملیات نظامی به تمام هزاره‌جات، مطالعات فنی برای شناسایی راه‌های ورود به هزاره‌جات را شروع می‌کند.

به این منظور عبدالرحمن حکمرانان چهار طرف هزارجات از قبیل قندهار، غزنین، پشت

رود (هلمند کنونی) سیغان و کهمرد را مأمور کرد که مناطق هزارجات را، از لحاظ مقدار مسافت، سهل، صعوبت، جمعیت، معمورات، مطمورات و راه‌های ورود به هزاره جات، شناسایی نمایند.

سراج‌التواریخ در این زمینه نوشته است: « در روز هشتم ماه رمضان حکمرانان غزنین و قندهار و پشت رود و سیغان و کهمرد، چون، سردار محمد حسن‌خال و سردار نور محمدخان و مولادادخان میربدل بیگ را که در اطراف شرقی و شمالی کوستان هزارجات به حکومت قیام داشتند، از حضور اقدس، فرمان رفت که از هرطرف دو تن مرد هوشیار و درست‌کار مأمور نمایند، که داخل جبال هزارجات شده، مقدار مسافت، سهل، صعوبت، منحنی، مستقیم طرق، مواضع حرکت، فرود سپاه، تنگی و فراخی راه و جمعیت مردم سکنه‌اش با معمورات و مطمورات (خرابه‌ها) ایشان دیده و دانسته، همچنان منزل طی مراحل کرده در مزار شریف حاضر پیشگاه سعادت پایگاه خلافت شوند تا به وجه صحیح و طبق واقع حضرت والا را اطلاع دست دهد که از کدام راه با چه قدر لشکر و سامان عبور نموده رهسپار تواند شد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۶۲۰).

حکمرانان که موظف برای شناسایی راه‌های ورود به هزاره‌جات شده بودند افراد را برای شناسایی به منطقه می فرستند:

۱. حکمران قندهار، سید شاه نجف نام، ساکن چهاردهنه و محمدجان نام، گندگانی قوم قزلباش را از قندهار، در روز غره ماه شوال، رهسپار ارزگان نموده، امر کرده که از ابتدای خاک سرزمین هزاره باغیه تا انتهای آن همه جا را نیک دیده و مشاهده کرده راه و بیراه و گذرگاه لشکر و انبوهی مردم آن بوم و بر را نوشته، خود را به حضور انور رسانند (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۸۲۳).

۲. حکمران غزنین نیزسید بابا شاه و سید عبدالوهاب و سید محمد نبی، نامان، از سادات سکنه هزاره را به راه مالستان و اجرستان در هزاره جات یاغیه گماشت، که حالت مردم هزاره علم حاصل کرده و در مزار شریف رفته به عرض بار یافتگان حضور اقدس برسانند (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۶۲۰).

۳. حکمران فراه، محمد عمرخان و یار محمد خان، نامان را از راه غور مأمور کرده هردو

تن را القاء نمود که سهل و صعب راه هزارجات را پیموده و معبر و مداخل اردوی پادشاهی را مشخص و معلوم ساخته در فراه به عز عرض حضور انور والا رسانند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۲۴). بعد از اینکه مطالعات فنی و شناسایی راه‌های ورود به هزاره‌جات شناسایی، منطقه از لحاظ مقدار مسافت، سهل، صعوبت، جمعیت، معمورات و مطمورات مورد بررسی قرار گفت، گزارشات به دربار فرستاده شد.

سراج‌التواریخ، در رابطه به گزارشات واصله می‌نویسد: «مقارن این حال سید نجف ولد سلطان شاه که مردم هزاره، نیک پنداشته و اعتقادی به او داشتند، با محمد خان، نام، تاجر قوم قزلباش که از سبب تجارتش در هزارجات با بزرگان هزاره معرفت تامه داشت، حکمران قندهار چنانچه گذشت مأمور تحقیق طرق و شوارع هزارجات کرده بود. و سید بابا شاه و سید عبدالوهاب و سید نبی، نامان، گماشتگان حکمران غزنین، و عبدالرسول خان سدوزایی و عبد النبی، نام، قوم بروتی مأموران حاکم پشت رود، وارد مزار شریف شده باریاب گشتند و حضرت‌والا به لحاظ آنکه راه‌ها و گذرگاه‌های هزارجات را نیک عَلم آورده و نقشه‌ی سهل و صعب آن کوهستان را با مواضع هبوط و منازل حرکت و فرود، بر طبق مقصود، از شرف ملاحظه اقدس گزارش دادند، هر یک را در ماهی سی و شش رویه تنخواه معین فرموده ملازمان ایشان را هر واحدی دوازده رویه موجب مقرر نموده، امرکرد که بهاء از خزانه نقد اخذ نمایند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۶۴۷).

آغاز عملیات نظامی به هزاره جات

عبدالرحمن بعد از مطالعات فنی و شناسایی راه‌های ورود به هزاره‌جات، سپاه و لشکرش را از چهار جهت به سمت هزارجات حرکت می‌دهد:

سپاه نخست، تحت فرمان عبدالقدوس خان، یک فوج پیاده از سپاه نظام و صد تن سواره از سواران کشاده‌ی ازبکیه و سیصد نفر از سواران کشاده‌ی افغانیه با دوازده عراده توپ در تحت سرپرستی او قرارداد، و همچنین میران هزاره‌ی دایزنگی که در ترکستان همراه امیر بود و تا آن زمان با امیر بود رخصت مساکن شان داده و آن‌ها را موظف کرد که پنج هزار و چهل تن

سواره و پیاده در خدمت عبدالقدوس خان باشد و میران به علاوه گرفتن که هزینه لشکرکشی امیر در هزارجات را به عهده بگیرند و در عوض امیر، برای خانم‌های این میران خلاع فاخره هدیه کرد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۷۳۴-۷۳۵).

سپاه دوم، از راه بهسود به سرکردگی محمد نبی خان، حاکم هزاره بهسود و محمدالله کرنیل از جرغی وارد اجرستان (دایه فولاد) می‌شود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۷۳۴-۷۳۵).

سپاه سوم، متشکل از سپاه منظم و ایلجاری هزاره محمد خواجه و سایر طوایف هزاره و لشکر ایلجاری قبایل کوچی از مسیر غزنی، جاغوری، مالستان به زاولی، شش برجه، آب پران و ناوه سلطان احمد و ارزگان وارد می‌شود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۸۳۳).

سپاه چهارم، از هرات از مسیر تمزان به اجرستان و ارزگان عزیمت می‌کند (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۷۸۲-۸۱۰-۸۳۳).

عبدالرحمن تا بهار ۱۲۷۱ش تمام مناطق هزاره‌ها را بدون مقاومت گسترده، بدون کدام درگیری جدی تحت تسلط درآورد (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۵۵۲).

علت مقاومت نکردن مردم هزاره در مقابل لشکر عبدالرحمن

اما اینکه چطور عبدالرحمن توانست، تمام مناطق هزاره‌ها را بدون مقاومت گسترده، بدون کدام درگیری جدی، تحت تسلط درآورد.

چون عبدالرحمن در ابتدای ورود به هزارجات خود را انسان متدین و خیرخواه مسلمانان قلمداد می‌کرد، با فرستادن نامه‌ها و به گفته‌ی خودش اندرزنامه‌ها برای عموم مردم هزاره و سرانشان از خود پادشاه خیرخواه و دلسوز برای مردم هزاره بروز داد و با این ترفندها مردم ساده‌ی هزاره که اکثریت شان از درک نیت او عاجز بودند فریب خورد و بدون جنگ تسلیم شدند.

در منشوری که از دست عظیم بیگ برای مناطق هزارجات فرستاد چنین می‌گوید: «برذمت، همت خویش قراردادده ایم، که تمامت مردم سکنه‌ی مملکت افغانستان را از افغان و هزاره و قزلباش و تاجیک و هندو به چشم لطف و مهربانی و التفات غم‌خوار روزگار و مربی‌کار و بار هم بود ناظم امور نزدیک و دور ایشان باشیم و اگر فرق گذاشته افغان و هزاره که هردو اهل یک

قبله و امت یک پیغمبر و پیرو یک کتاب اند، از یگدیگر جدا بدانیم، البته در روز حساب، نزد صاحب دین و کتاب منفعل و لاجواب خواهیم بود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۴۹۰).

درنامه دیگر عبدالرحمن برای چهل و پنج نفر از سران هزاره نوشت که در قسمت‌های از آن نامه چنین آمده است: «باری از روی غم خواری، برای شما می‌نگارم و خبردار می‌سازم و خواهان آن نیستم که شما مردم خراب شوید، پس شما هم پاس خدا و قرآن او را داشته از جهالت بگذرید و در نزد سرادار عبدالقدوس خان رفته پس از ادای مراسم سلام رشته‌ی اطاعت به گردن نهید و کار را به پیکار و کارو زار نکشید و اگر این گفتار مرا به گوش دل جای ندادید گرفتار غضب خداوند خواهید شد که به انواع عذاب و عقاب از خلاف ورزیدن دین محمدی شما را گرفتار خواهد کرد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۸۱۵).

بر اساس تاریخی رسمی دربار، مردم مناطق هزاره‌جات، بر اساس همین نامه‌ها سر به فرمان نهادن بدون جنگ تسلیم شدند. سراج‌التواریخ می‌نویسد: «و چون فرامین موعظت تبیینی به آن مردم رسیده بود حرکت خلافی نکرده بود تمام مردم حجرستان از راه اطاعت نزد سرادار عبدالقدوس خان حاضر آمده سر بر خط فرمان نهادند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۷۵۴-۷۶۳).

اما رفتار حکومت با مردمی که از راه اطاعت آمده بودند، چگونه بود؟ جواب این سوال را سراج‌التواریخ این گونه بیان کرده است: «بعضی از بزرگان مردم زاوولی هدایت و استمالت بزرگان مردم مالستان از راه اطاعت، نزد فرهادخان کرنیل آمده، رشته‌ی انقیاد به گردن نهادند و او ایشان را امر به خواندن کلمه‌ی طیبیه کرده این را نیز گفت که بگویند کافر بوده است الحمدلله مسلمان شدند... و روز دیگر جمشیدخان هزاره‌ی جاغوری دو صد تن از مردم زردک را که داخل جمع‌بست مردم مالستان بودند، با لشکر ایلجاری مردم پشه‌ی و شیرداغ از راه خدمت سپاه فراهم کرده و با خود آورده بود، وارد اردوی پادشاهی شد و فرهادخان کرنیل که می‌بایست، جمشیدخان را نوازش می‌کرد، ناسزا گفته و پنجاه و سه تن از بزرگان لشکر مردم زردک و پشه‌ی و شیرداغ که از راه خدمت پیش آمده بودند، محبوس کرده، پانزده تن از محبوسین را به قتل رسانده (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۸۲۰).

این مطلب اگر طبق دستور امیر نمی‌بود چه طور این شخص آشکا را دست به چنین جنایت

می‌زند و چه‌طور فرماندهی کل نیروها سردار عبدالقدوس خان اصلا از این فرماندهی زیر نظر خود، سوال نمی‌کند، که چرا دست به چنین جنایت زده و افراد بی‌گناه را، طبق کدام قانون به قتل رسانده و چرا از این شخص پرسیده نشد، که مردم مسلمان را به چه دلیل وادار به اقرار به کفر کرده؟ مگر امیر در نامه‌هایش مردم هزاره را مسلمان خطاب نکرده بود؟ البته معلوم است که فرهادخان براساس دستوری که داشته هیچ‌گونه خلافی انجام نداده و کاملاً مطابق دستور حکومت رفتار کرده است، دستور این بوده مردم را وادار به شورش کنید تا بهانه برای نابودی مردم هزاره پیدا شود، لذا عبدالقدوس خان عمداً کارهای انجام داد که تقریباً نود و پنج درصد آن مردم مناطق تسلیم شده را وادار به شورش نماید تا زمینه نسل‌کشی فراهم گردد.

مرحوم کاتب این علل و عوامل را که سبب وقوع قیام مناطق تسلیم شده شد با دقت گزارش می‌کند:

۱. عامل اول: اینکه افواج ایلجاری و منظم به جای اینکه در قلعه‌های نظامی اسکان داده شوند، در قلعه‌های مردم جای گرفتند و این کار در ذات خود، سبب تحمیل و فشار روحی و اقتصادی بر مردم گردید.

۲. عامل دوم: برنامه تطبیق خلع سلاح بود، حکومت به مردم می‌گفت که اسلحه شخصی آنان را به صورت امانت می‌گیرند، زمانیکه آرامش و اعتماد به صورت کامل برقرار گردد، دوباره سلاح‌ها به صاحبان آن‌ها برگشت داده می‌شوند.

عبدالرحمن در جواب نامه عبدالقدوس خان این نامه را خطاب به مردم نوشت که دارای نکاتی است: « من از خداوند جهان خواهانم که تمامت شما مردم از راه دوستی و صداقت رهنورد اطاعت گشته، هیچ‌گونه آثار دورنگی و خلاف از ناحیه حال شما به مشاهده نیفتد و من شما را تازنده باشم به چشم محبت و ملاحظت می‌بینم و پس از من اولاد و احفاد مثل خودم نسبت به شما غم خوار و مهربان باشند، پس اکنون که نزد سرادار عبدالقدوس خان از راه سلام و اطاعت حاضر شده و می‌شوید او را قبل از این فرمان فرستاده امر کرده‌ام که از تمام اسلحه و آلات حرب شما تفنگ را از شما گرفته و امانت نگاه دارد و آلات برنده چون شمشیر و خنجر و کارد را نگرفته همچنان در نزد خود شما بگذارد، این امانت گرفتن تفنگ شما تاوقت است که کار

هزارجات بکلی فیصله گردد بعد تفنگ خود را بگیرد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۲۷).

بر اساس اسناد خود دربار «عبدالقدوس خان اسلحه‌ی ایشان را تمام گرفته... به کابل فرستاد و در وقت گرفتن اسلحه عذاب و عقاب گوناگون که از حوصله‌ی طاقت بیرون بود به آن مردم رسانیدند» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۲۸).

۳. عامل سوم: تحصیل مالیات از این مردم به تعبیر کاتب؛ جدید الاطاعه بودند که آنهم با بی نظمی و بی رحمی توأم بوده است (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۳۳).

۴. عامل چهارم: دستگیری‌های خود سرانه به صورت وسیع که به گفته خود قدوس خان روزانه فقط پانصد نفر از دستگیر شدگان را به مقر وی می‌آوردند و ایشان نیز برای اینکه روحیه سرکوب و همبستگی سربازان تحت امر خود را خراب نکند، از این اقدام ممانعت نمی‌کند. (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۳۷).

۵. عامل پنجم: به غلامی و کنیزی گرفتن دختران و پسران مردم توسط لشکریان بود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۵۰-۸۸۴).

۶. عامل ششم: جنگ، کشتار و اسیر گرفتن مردم مطیع و سر به فرمان در دایچوپان توسط لشکر قندهار بود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۹۱۱).

۷. عامل هفتم: تعرض و تجاوزهای جنسی بوده است. عبدالقدوس خان خودش به تعداد ۲۰ دختر از دختران خوانین هزاره را به شکل سریتی با خود به چوره منطقه گرم سیر هزاره منتقل کرد و سایر سران سپاه هرکدام به پیروی از او چند تا از دختران سران هزاره را تحت عنوان یادشده تصرف کردند و حتی امیر نیز از کابل سهم دربار را طلب کرد که چند تا برای دربار فرستاده شود (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/۸۳۸).

درد ناکترین حادثه در دره پهلوان ارزگان رخ داد، سرباز حکومت شب هنگام وارد منزل یکی از اهالی قریه می‌شود، با زنی شوهر دار مرتکب عمل شنیع تعرض و تجاوز جنسی می‌گردد. برادر شوهر آن خانم آن سرباز حکومتی را می‌کشد و خبر به سرعت در ارزگان می‌پیچد، مردم با این کار، خود را در یک جنگ ناخواسته با حکومت می‌بیند و مردم به مقر نظامی مستقر در ارزگان حمله می‌کند و سربازان را به قتل رسانیده، سلاح حکومتی را همراه

با سلاح‌های جمع آوری شده از مردم به دست می‌آورد (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۸۸۴-۸۸۶). این عوامل سبب شده که مردم هزارجات بر علیه حکومت قیام نمایند، سپاهیان حکومت در مناطق وسیع از هزاره‌جات نابود شدند و سپاه دایزنگی و دایکندی نیز برای تصرف مجدد ارزگان شکست می‌خورند، میران شکست خورده فکر می‌کنند؛ برتری با مقاومت گران است، لذا در بازگشت به ملاقات سردار محمد عظیم بیگ سه پای، که از قبل در کنار قاضی عسکر رهبر معنوی مردم دایه فولاد به مقاومت و شورش پیوسته بود در گیزاب می‌روند، میران در آنجا مجلس کلان تشکیل می‌دهند و تصمیم می‌گیرند که به قیام بپیوندند، از این جا به بعد قیام سراسری می‌شود، و هزاره‌های کابل و بعضی مقامات ناراضی حکومت به آن‌ها پیوستند، میران هزاره در اوایل خرداد ۱۲۷۱ش رسماً اعلام جنگ علیه عبدالرحمن کردند، عبدالرحمن ابتدا نیروی کمکی کوچکی برای عبدالقدوس فرستاد که همگی شکست خوردند.

فتوایی تکفیر مردم هزاره

عبدالرحمن پس قیام مردم هزاره از رهبران مذهبی خواست که هزاره‌ها را کافر و خارج از دین بخواند و علیه آنان فتوای جهاد بدهند. چون تا هزاره‌ها تکفیر نمی‌شدند، جان، مال، عرض و فرزندان شان برای عموم حلال نمی‌شدند، نمی‌توانستند مردان هزاره را بکشند زنان و کودکان شان را برده بگیرند و به بردگی به بازار کافر و مسلمان بفروشند و همه را غنیمت اعلام کنند.

امیرعبدالرحمن دو تن از مولویان به نام، ملا سید محمد ممتحن و سید محمد قندهاری، را ترغیب کرد که در اثبات کفر طایفه بربری هزاره و عموم روافض (شیعیان) کتاب‌چه و اعلانی برای عوام بنویسند. سراج التاریخ در توضیح حکم تکفیر هزاره گزارش می‌دهد: عبدالرحمن، پس از دریافت فتاوای از سوی مولوی‌ها، طی یک فرمان: زنان و فرزندان شان را غنیمت شمرد و تصریح کرد که عموم مردم می‌توانند مردان شان را بکشند و زنان و کودکان شان را به غنیمت ببرند، فقط خمس این غنائم را به خزانه دولت تحویل دهند (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۹۹۰-۹۹۳).

سراج التاریخ گزارش می‌دهد: «از صدور این حکم بود که هزارن مرد به قتل رسید و دختران و پسران و زنان ایشان به غلامی و کنیزی رفت» (کاتب، ۱۳۹۰: ۳/ ۹۹۳).

به دنبال فتوای تکفیر مردم هزاره، حدود سی تا چهل هزار سرباز پیاده، ده هزار سواره و نزدیک به ۱۰۰ هزار نیروی داوطلب آماده شدند. در تمام شهرها وضعیت اضطراری اعلام شد، نبرد سپاه عبدالرحمن با هزاره‌ها تا اواخر تابستان ۱۲۷۲ش ادامه یافت و سپس با شروع سرما و شکست هزاره‌ها تمام شد. در کابل، به دستور امیر، تعدادی از رهبران هزاره، از کوه پرت شدند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۹-۲۳۰).

در نهایت اسکان پشتون‌ها در موطن هزاره‌ها

به روایت کاتب از سال ۱۳۱۰ هجری قمری تا سال ۱۳۳۲ قمری املاک و عقارات حدود چهارلک (۴۰۰۰۰۰) خانوار هزاره از تصرف شان به هر نحویکه دانست و توانست خارج ساختند و به اقوام مختلف پشتون‌ها دادند. از قرب قندهار تا متصل به مالستان، بهسود و سه پای از جنوب به شمال، و از سمت غرب از قرب نیلی و تمزان، بخشهایی از باگران و بخشهایی از خود ناوه تیرین کوت، از جمله مواضعی چون چشمه شفلق، نعنه، خانان، بوم که در خود تیرین موقعیت دارند تحت عنوان مناطقی نام می‌برد که پشتونها از حکومت خواسته‌اند که به آنها داده شود، حکومت به پشتون‌ها دادند (کاتب، ۱۳۹۰: ۴۱۹/۳).

نتیجه

آن سناریویی را که عبدالرحمن تعریف کردند، نتیجه نهایی این سناریو، تقلیل شدید جمعیت هزاره‌ها، (بیش از ۶۰ درصد مردم هزاره قتل عام گردیدند) و فروپاشی معنوی، اقتصادی و فرهنگی هزاره‌ها بودند؛ در مجموع هزاره‌ها من حیث یک هویت فرهنگی و اقتصادی از جامعه افغانستان حذف گردیدند و رسماً و قانوناً یک مجموعه انسانی به برده، کنیز و غلام تبدیل شدند که در داخل و خارج کشور خرید و فروش می شدند، تمام قلعه‌ها و مساکن شان تخریب شدند، زمین‌های هموار و قابل کشت شان بین پشتون‌ها توزیع گردید، کوه و بیابان شان را هم به کوچی‌ها سند دادند، میرها و ملاهای هزاره را به کابل فراخواندند، تعدادی را کشتند، عده‌ای را به زندان افکند و گروهی را تبعید کردند.

کتابنامه

-
- امیر عبدالرحمن، تاج التواریخ، کابل، انتشارات میوند، ۱۳۷۵.
- تیمور خانوف، ل، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، به کوشش عزیزالله رحیمی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۲ش.
- ریاضی هروی، محمدیوسف، عین الوقایع (بخش افغانستان)، تهران، بنیاد محمود افشار، ۱۳۶۹ش.
- کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، ویرایش محمدرور مولایی، کابل، انتشارات امیری، ۱۳۹۰ش.

